

از کلیات رسائل النور

رساله ی اخوت

مؤلف

بديع الزمان سعيد النورسي

مبحث نخست

بسم الله الرحمن الرحيم

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ» الحجرات ۱۰.

«ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» فصلت ۳۴.

«وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظُ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» آل عمران ۱۳۴

طرفگیری و عناد و حسد که در بین مومنان سبب نفاق و شقاق، کین و عداوت می شود از نقطه نظر حقیقت و حکمت و انسانیت کبری که همان اسلامیت است و از نقطه نظر حیات شخصی و حیات اجتماعی و حیات معنوی زشت و مردود می باشد، مضر و ظلم است و برای حیات بشری حکم زهر را دارد. از وجوه بسیار زیاد این حقیقت، شش وجه را آن بیان می داریم.

وجه نخست:

از نقطه نظر حقیقت ظلم است.

ای انسان بی انصافی که در مقابل مومن کین و عداوت می پروری!

فرض کن تو همراه با نه معصوم و یک جانی در یک کشتی ویا در یک خانه قرار داری می دانی کسی که می خواهد آن کشتی را غرق و آن خانه را به آتش بزند مرتکب ظلمی می شود بس بزرگ و برای اعلام ظلم وی چنان فریاد خواهی زد که به گوش آسمان ها برسد. حتی اگر فقط یک معصوم و نه جانی در آن کشتی باشد باز هم براساس هیچ قانون عدالتی آن را نمی توان غرق کرد.

بدین سان: وجود یک مومن به مثابه ی یک خانه ربانی و یک سفینه الهی است که دارای نه تنها نه، بلکه بیست صفت معصوم مانند ایمان و اسلامیت و همسایگی می باشد، بخاطر یک صفت جانی اش که به تو مضر است و خوش تو نمی آید کینه ورزی و عداوت کردن با آن مومن، به معنی تشبث و آرزو به غرق و احراق تخریب و زیر آب کردن آن خانه ی معنوی وجود است که طبق مثال بالا یک ظلم شنیع و غدار محسوب می شود.

وجه دوم:

از نقطه نظر حکمت هم ظلم است.

زیرا معلوم است که: عداوت و محبت مانند نور و ظلمت ضد هم هستند حقیقت معنی این دو قابل جمع شدن نیست .

اگر محبت براساس رجحانیت اسبابش در یک قلب به شکل حقیقی موجود باشد آنوقت عداوت مجازی می شود و به شکل دلسوزی در می آید.

آری مومن برادرش را دوست می دارد و باید دوست بدارد بخاطر بدی هایش تنها دلش می سوزد نه با تحکم بلکه با لطف برای اصلاح او تلاش می کند. به همین خاطر است که در نص حدیث آمده: مومن با مومن بیش از سه روز قهر کرده قطع مکالمه نمی کند.

اگر اسباب عداوت غالب گردد و در یک قلب عداوت حقیقی وجود داشته باشد، آنوقت محبت مجازی می شود، به شکل تصنع و تملق در می آید.

ای آدم بی انصاف! اینک ببین که کین و عداوت در مقابل برادر مومن چقدر ظلم است زیرا اگر تو بگویی که سنگ های خورد و معمولی با اهمیت تر از کعبه و بزرگ تر از جبل احد است مرتکب دیوانگی زشتی خواهی شد. همین طور: با وجود اوصاف اسلامی ای چون ایمان که حرمت کعبه را دارد

و اسلامیت که به عظمت جبل احد است و محبت و را خواهانند، ترجیح دادن دادن برخی قصورات- که در حکم سنگهای خورد و سبب عداوت به مومن هستند - نسبت به ایمان و اسلامیت، به همان اندازه بی انصافی و بی عقلی و ظلمی بس عظیم خواهد بود و اگر عقل داشته باشی این را خواهی دانست! آری، توحید ایمانی بدون شک توحید قلوب را خواهان است و وحدت اعتقاد نیز وحدت اجتماعی را اقتضا می کند. بلی، نمی توانی انکار کنی که : با قرار گرفتن با یک نفر در یک کندک، نسبت به او ارتباطی دوستانه پیدا خواهی کرد و با قرار گرفتن تحت فرمان یک قوماندان واحد، نسبت به آن نفر علاقه ای رفیقانه تلقی خواهی کرد. و با یکجا بودن تان در یک مملکت مناسبتی اخوتکارانه حس خواهی نمود. حال آنکه: با نور و شعور برآمده از ایمان و به تعداد اسماء الهی که به تو تبلیغ و نشان داده شده، علاقه های وحدت و رابطه های اتفاق و مناسبات اخوت وجود دارد. به عنوان مثال:

خالق هردوی شما یکی، مالک تان یکی، معبود تان یکی، رازق تان یکی... یکی و یکی، تا هزار یک و یک. و نیز پیغمبر تان یکی، دین تان یکی، قبله تان یکی.. یکی و یکی، تا صد یک و یک. همچنان قریه تان یکی، دولت تان یکی، مملکت تان یکی.. تا ده یک و یک. با وجود آنکه، این همه یک و یک ها وحدت و توحید، وفاق و اتفاق، محبت و اخوت را اقتضا می نماید و دارای زنجیر های معنوی ای است که کاینات و سیارات را به هم پیوند می دهد، بازهم در مقابل مومن با ترجیح چیزهایی که سبب شقاق و نفاق، کین و عداوت می شود و مانند تار جوله بی اهمیت و بی ثبات هستند حقیقتاً عداوت نمودن و کینه ورزیدن، اگر قلبت نمرده و عقلت به خاموشی نگراییده باشد پی خواهی برد که یک بی حرمتی است نسبت به آن رابطه وحدت و یک استخفاف است در مقابل آن اسباب محبت و چه اندازه ظلم و اعتساف خواهد بود نسبت به آن مناسبات اخوت.

وجه سوم:

بنابر سر « ولا تزر وازرة وزر أخرى » الانعام ۱۶۴

که افاده کننده عدالت محضه است، بخاطر یک صفت جانی یک مومن سایر صفات معصوم وی را محکوم کردن یعنی عداوت و کین ورزیدن به وی ظلمی است بی حد بزرگ، و با خصوص بخاطر یک صفت بد یک مومن از وی قهر کردن، و آن عداوت را با خویشاوندش تشمیل نمودن، سبب ارتکاب ظلم بسیار عظیمی می شود که حقیقت و شریعت و حکمت اسلامیة توسط صیغه مبالغه ی «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ» ابراهیم ۳۴.

با آنکه تو را اخطار می نماید، تو چگونه خود را حق بجانب دانسته و می گویی حق با من است؟ از نقطه نظر حقیقت، بدی ها که سبب عداوت و شر است مانند شر و خاک کثیف می باشد؛ به کسی دیگر نباید سرایت و انعکاس کند. اگر کسی از آن درس گرفته و عمل شر انجام دهد آن مسئله جدا است. اسباب محبت که خوبی ها اند مانند محبت، نور هستند، سرایت و انعکاس در شان آنهاست. و بر همین اساس است که : « دوست دوست، دوست است » به شکل ضرب المثل در آمده است. نیز به همین دلیل است که کلام «خاطر یک چشم، موجب دوست داشتن چشم های زیادی می شود» در لسان همگان جاری است.

اینک ای انسان بی انصاف! با آنکه حقیقت چنین حکم می کند، عداوت و دشمنی ات با تعلقات و برادر معصوم خوشخوی کسی که از او خوشت نمی آید، به مراتب خلاف حقیقت است و اگر حقیقت بین باشی این را خواهی فهمید...

وجه چهارم:

از نقطه نظر حیات شخصی هم ظلم است به چند دستور که اساس وجه چهارم اند گوش فرا ده: نخست: تو زمانی که مسلک و افکارت را حق دانستی، حق داری بگویی «مسلک من حق است و یا خوب تر است» اما حق نداری بگویی که تنها مسلک من حق است بنا به سر و عین الرضا عن کل عیب کليلة و لكن عین السخط تبدی المساویا نظر بی انصافت و فکر ناقصت نمی تواند داوری کند با بطلان مسلک دیگری آن را نمی تواند محکوم کند.

دستور دوم:

بر تو حق است که: هرچه بر زبان می آوری حق باشد اما گفتن هر حق، حق تو نیست هر آنچه می گویی باید راست باشد اما هر راست را گفتن درست نیست. زیرا نصیحت شخصی مثل تو که نیتش خالص نیست بعضاً به انسان بر می خورد و عکس العمل می نماید. دستور سوم: اگر می خواهی عداوت کنی با عداوت موجود در قلبت عداوت کن، کوشش کن آن را برطرف کنی همچنان با نفس اماره ات و هوای نفس که بیشترین ضرر را به تو می رساند عداوت کن، تلاش کن آن را اصلاح کنی. به خاطر آن نفس مضر با مومنان عداوت مکن. اگر می خواهی دشمنی کنی، کافران و زندیقان زیاد هستند با آنها عداوت کن. آری آنگونه که صفت محبت، لایق محبت است خصلت عداوت نیز اولتر از همه خود شایسته عداوت می باشد. اگر می خواهی بر دشمنان غالب شوی در مقابل بدی اش با خوبی مقابله کن. چون اگر با بدی مقابله کنی خصومت افزایش می یابد. اگر ظاهراً مغلوب هم شود در قلبش کین رخنه می کند و دشمنی اش ادامه می یابد. اگر با خوبی مقابله کنی، ندامت کند و با تو دوست می شود...

بر اساس حکم

إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتَهُ

و إِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّئِيمَ تَمَرَّدَا

شان مومن در این است که کریم باشد با اکرام تو او به تو مسخر می شود. حتی اگر در ظاهر لئیم هم باشد از نقطه نظر ایمان کریم است. آری زیاد است وقایعی که نشان می دهد به انسان بدی مدام تلقین خوب هستی، خوب هستی، باعث خوب شدن او و به انسان خوبی مدام گفتن "بد هستی، بدهستی" سبب بد شدن او می شود. پس اینکه به دساتیر قدسی قرآنی چون «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» الفرقان ۷۲. «وَإِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» التغابن ۱۴.

گوش بده سعادت و سلامت در آنست.

دستور چهارم: اهل کین و عداوت هم به نفسش هم به برادر مومنش و هم به رحمت الهی ظلم و تجاوز می کند. چون با کین و عداوت نفسش را در عذاب الیمی قرار می دهد. عذاب بر آمده از نعمت های دشمنش و آلم بر آمده از ترس دشمن را بر نفسش حمل می کند و به نفسش ظلم می کند. اگر عداوت ناشی از حسد باشد آنوقت تماماً عذاب است چونکه حسد اولتر از همه حاسد را له می کند، محو می نماید و می سوزاند ضرر آن نسبت به محسود یا کم و یا هیچ است.

چاره حسد: انسان حاسد عاقبت چیزهای را که به آن ها حسد ورزیده است بیاندیشد، تا درک کند که حسن و قوت و مرتبه و ثروت دنیوی رقیبش فانی و موقت است. فایده اش کم اما زحمتش زیاد است اما اگر مزایای اخروی موضوع بحث باشد، ذاتاً در آنها حسد وجود ندارد. اگر در آن موارد نیز حسد ورزد، یا ریاکار است و اموال آخرت را در دنیا می خواهد محو کند و یا محسود را ریاکار گمان می کند، پس به ناحق است و مرتکب ظلم می شود.

نیز مصیبت های دشمنش وی را ممنون و نعمت هایش او را محزون می کند و از رحمت الهی بخاطر خوبی هایش نسبت به خصمش قهر می کند علی العاده از قدر انتقاد نموده و به رحمت اعتراض می کند. کسی که قدر را تنقید می کند سرش را به سندان می زند و می شکند کسی که رحمت را اعتراض می کند از رحمت محروم می ماند.

کدام انصاف با چیزی که ارزش یک روز عداوت را ندارد یک سال کین و عداوت کردن را قبول می کند، در کدام وجدان سلیم می گنجد؟ حال آنکه بدی ای را که از طرف برادر مومن نسبت به تو صدور می کند تماماً از او دانسته او را نمی توانی محکوم کنی چونکه:

اولاً: قدر سهم خود را در آن دارد آن را به یک طرف گذاشته، در مقابل سهم آن قدر و قضا با رضا باید مقابله نمود.

ثانیاً: سهم نفس و شیطان را نیز جدا نموده، به آن انسان نه اینکه عداوت کند، بلکه بخاطر مغلوبیت در مقابل نفس دل بسوزاند و منتظر باشد تا ندامت کند.

ثالثاً: قصوری را که تو در نفس خود ندیده ای و یا نمی خواهی ببینی، ببین، یک سهم را به آن بده بعداً در مقابل سهم کوچکی که باقی می ماند اگر با عفو و صفح و با عالی جنابی که سالم ترین و کوتاه ترین وسیله برای مغلوب کردن دشمن است مقابله کنی از ظلم و ضرر نجات خواهی یافت.

وگرنه به مانند جوهر فروش یهودی سرخوش و دیوانه که به پارچه های شیشه و یخ قیمت الماس می دهد و برای امور دنیوی که فانی، زائل، موقت و بی اهمیت است و پیشیزی ارزش ندارد با حرص شدید و کین دایمی متمادی عداوت کردن، گویا در این دنیا ابدی می ماند و برای همیشه با آنها یکجا است، بنا بر صیغه ی مبالغه یک مظلومیت و یا یک سرخوشی است و نوعی دیوانگی است.

پس به عداوت و فکر انتقام که از نقطه نظر حیات شخصی به این اندازه مضر است اجازه نده. اگر خودت را دوست داری- که به قلبت راه یابد. اگر به قلبت داخل شده است حرفش را گوش نکن ببین، حافظ شیرازی حقیقت بین چه می گوید:

دنیا نه متاعیست که ارزد به نزاعی

یعنی: " دنیا چنان متاعی نیست که ارزش نزاع را داشته باشد، قیمتی ندارد چون فانی و گذرا است وقتی دنیایی به این بزرگی چنین باشد امور جزیی آن چه اندازه بی اهمیت است خود دانی!.. نیز گفته است:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا

یعنی: "راحت و سلامت دو جهان را این دو حرف تفسیر می کند و بدست می آورد، در مقابل دوستان مروتکارانه معاشرت و در مقابل دشمنان صلحکارانه معامله".

اگر بگویی: " اختیار در دستم نیست، در فطرتم عداوت وجود دارد همچنان مرا به جوش آورده اند نمی توانم از آن بگذرم".

الجواب: اگر سو خلق و نشانه خصلت بد تبارز داده نشود وبا چیزهایی چون غیبت و مقتضایش عمل نشود و شخص بر تقصیر خود آگاه شود ضرری ندارد. وقتی اختیار در دست تو نیست و نمی توانی از آن بگذری، پی بردن تو به تقصیرت و اینکه در آن خصلت حق بجانب نیستی برای تو حکم یک ندامت معنوی، توبه ای پنهان و استغفاری ضمنی را دارد، تو را از شر آن نجات می دهد. اصلاً این مبحث را نوشتیم تا این استغفار معنوی را تأمین کند، باطل را حق نپندارد، دشمن حق بجانبش را به ناحق تشهیر نکند.

حادثه ای که جای تأمل دارد: زمانی در نتیجه این طرفگیری مغرضانه دیدم که: عالم متدینی یک عالم صالح را چون مخالف فکر سیاسی او بود به درجه تکفیر تزییف نمود. و منافقی را که در زمزه فکری خودش بود حرمت کارانه مدح کرد. از این نتایج زشت سیاست وحشت زده شدم و اعوذ بالله من الشیطان والسیاسة گفتم. از آن به بعد از حیات سیاسی دست کشیدم.

وجه پنجم:

عناد و طرفگیری از نظر حیات اجتماعی خیلی مضر است. اگر گفته شود: در حدیث آمده است که اختلاف امتی رحمة گفته شده است. اختلاف طرفگیری را اقتضا می کند. همچنان مرض طرفگیری، عوام مظلوم را از شر خواص ظالم نجات می دهد زیرا اگر خواص یک قصبه و یک قریه متفق شوند عوام مظلوم را پایمال خواهند کرد. اگر طرفگیری وجود داشته باشد مظلوم به یک طرف پناه می برد و خود را نجات می دهد. همچنان از تصادم افکار و تخالف عقول حقیقت به تمام معنی ظهور می کند.

الجواب: به سوال نخست باید بگوییم: اختلاف وارده در حدیث اختلاف مثبت است یعنی هر کس برای تعمیر و ترویج مسلک خود سعی می کند. نه اینکه دیگری را تخریب و ابطال کند بلکه کوشش به تکمیل و اصلاح آن می کند. اما اختلاف منفی که از نظر حدیث مردود است سبب می شود تا مغرضانه و عداوت کارانه به تخریب همدیگر پردازند. زیرا کسانی که باهم در گیرند نمی توانند حرکت مثبت داشته باشند.

به سوال دوم می گوئیم که: اگر طرفگیری به نام حق باشد شاید برای صاحبان حق بتواند پناهای شود اما طرفگیری حال حاضری و امثالهم که مغرضانه و به حساب نفس است ملجاء ناحقان می باشد و برای آن ها نقطه استناد تشکیل می دهد. زیرا اگر نزد انسانی که مغرضانه طرفگیری می کند شیطان بیاید و به فکرش یاری نموده طرفدار شود آن شخص به شیطان رحمت خواهد خواند. و در طرف مقابل اگر فردی مانند ملک هم باشد آن شخص – حاشا- تا فرستادن لعنت به وی بی انصافی نشان خواهد داد.

در جواب سوال سوم می گوئیم که: تصادم افکاری که بنام حق و به حساب حقیقت باشد با آنکه در مقصد و اساس متفق اند اما در وسایل اختلاف دارند. همه ی جوانب حقیقت را اظهار نموده به حق و حقیقت خدمت می کند اما تصادم افکاری که طرفگیرانه و غرض کارانه و به حساب نفس اماره ی تفرعن یافته باشد و به طرزی که خود فروشی و شهرت پروری مطرح باشد از آن تصادم با رقه ی حقیقت نه، بلکه آتش های فتنه بیرون می آید. زیرا در مقصد، اتفاق لازم است اما برای افکار چنان اشخاصی در کره زمین نقطه تلاقی وجود ندارد. چون به نام حق نیست بی نهایت مفرطانه می روند باعث انشقاق های غیر قابل التیام می شود حال عالم شاهد این حقیقت است...

الحاصل: اگر دستایر عالی ای چون الحب لله، والبغض فی الله، والحکم لله دستور حرکت نشود جایش را نفاق و شقاق پر می کند. آری اگر والبغض فی الله، والحکم لله نگوید و آن دستور ها را در نظر نگیرد با آنکه خواهان عدالت است مرتکب ظلم می شود.

حادثه ای عبرت آمیز: زمانی امام علی رضی الله عنه یک کافر را به زمین انداخت هنگامی که شمشیرش را از غلاف بیرون آورد و می خواست آن کافر را سر بزند او به روی حضرت علی تف انداخت. ایشان آن کافر را به حال خود رها کرد و سر نبرید. آن کافر به او گفت: چرا من را سر نبریدی؟ حضرت علی در جوابش گفت:

تو را بخاطر الله می کشتم، اما تو به من تف انداختی، من به حدت آمدم. چون پای نفسم داخل آمد اخلاصم لکه دار شد. به همین خاطر تو را نکشتم آن کافر به او گفت:

تو را بحدت آوردم چون می خواستم هرچه زودتر مرا بکشی، مادامی که دین تان تا این حد صاف و خالص است پس آن دین حق است.

همچنان واقعه ای که جای تأمل دارد: زمانی یک حاکم هنگام قطع دست دزدی از خود اثر حدت نشان می دهد، در این اثناء امر عادل او که وی را مشاهده می کرد او را از آن وظیفه برکنار کرد. چون اگر به نام شریعت و به حساب قانون الهی آن دست را قطع می کرد نفسش به حال وی دل می سوزاند؛ و قلبش به دور از حدت و بی آنکه مرحمت کند قطع می نمود پس چون در آن حکم برای نفسش حصه ای در نظر گرفته بود کارش عادلانه نبود.

حالت اجتماعی ای که جای تأسف دارد و مرض مدہش حیات اجتماعی که قلب اسلام را به گریه وا می دارد:

" در هنگام ظهور و هجوم دشمنان خارجی عداوت های داخلی را فراموش نمودن و رها کردن " یک مصلحت اجتماعی است که بدوی ترین اقوام آن را تقدیر نموده انجام می دهند اما کسانی را که دعوای خدمت به جماعت اسلامی دارند چه شده که باوجود دشمنان بی حد که وضعیت تهاجم به خود گرفته اند عداوت های جزئی را فراموش نمی کنند و زمینه را برای هجوم دشمن حاضر می نمایند. این حالت یک سقوط است، یک وحشت است و یک خیانت است درحق حیات اجتماعی اسلام.

داستانی که مدار عبرت است: از بین عشایر بدوی دو قبیله از عشیرت حسان وجود داشت که باهم دشمن بودند و با وجود اینکه بیش از پنجاه نفر یکدیگر را کشته بودند زمانی که عشیرت های چون سیپکان و یا حیدران در مقابلشان می ایستادند آن دو طایفه دشمن، عداوت گذشته را فراموش کرده، شانه به شانه تا وقتی که آن عشیرت خارجی را دفع می کردند عداوت داخلی را به یاد نمی آوردند.

پس ای مومنان! آیا می دانید که در مقابل عشیرت اهل ایمان به چه تعداد عشیرت دشمن که وضعیت تهاجم را به خود گرفته اند وجود دارد؟ مانند دایره های درون به درون بیش از صد دایره وجود دارد. با آنکه مجبور هستیم در مقابل هر یک از آنها با تساند و دراز کردن دست یاری وضعیت تدافعی بر قرار کنیم آیا طرفگیری مغرضانه و عناد عداوت کارانه که در حکم تسهیل هجوم دشمن و باز کردن دروازه های حریم اسلام است تحت هیچ جهتی به اهل ایمان زبیده است؟ آن دایره های دشمن – که هفتاد نوع است – از اهل ضلالت و الحاد گرفته تا عالم اهل کفر و احوال و مصائب دنیا مانند دوایر متداخل در مقابل تان وضعیت زیان بار به خود گرفته و پی در پی با حرص وحدت به شما می نگرد. در مقابل

تمامی این ها سلاح نیرومند و سپر و قلعه ات اخوت اسلامی است. بیدار شو! و بدان که با دشمنی ها و بهانه های کوچک این قلعه اسلامی را متزلزل کردن چقدر خلاف وجدان و مصلحت اسلامی می باشد. در احادیث شریف آمده است که: اشخاص مدهش و مضر آخر الزمان چون سفیان و دجال که پیشرو نفاق و زندقه اند با استفاده از حرص و شقاق مسلمان ها و بشریت با نیروی کمی نوع بشر را هرج و مرج می کند و عالم اسلام به این بزرگی را تحت اسارت می گیرد.

ای اهل ایمان! اگر نمی خواهید با ذلت زیر بار اسارت بروید عقل تان را در سرتان بگیرید! در مقابل ظالمان که از اختلاف تان استفاده می کنند به قلعه قدسی «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» الحجرات ۱۰. وارد شوید، تحصن نمایید در غیر این صورت نه قادر به محافظه حیات تان و نه قادر به دفاع از حقوق تان خواهید بود.

واضح است زمانی که دو قهرمان باهم درگیرند یک طفل می تواند هر دوی آنها را بزند. دریک میزان اگر دو کوه در حالت موازنه قرار داشته باشد سنگی خورد می تواند موازنه آن ها را به هم بزند و با آنها بازی کند، یکی را بالا ببرد دیگری را پایین بیاورد.

پس ای اهل ایمان! بخاطر احتراصات و طرفگیری دشمنانه تان قوت تان هیچ می شود و با نیروی کمی ممکن است پایمال شوید. اگر با حیات اجتماعی علاقه دارید دستور عالی «المومن للمومن کالبنیان المرصوص یشد بعضه بعضاً» را دستور زندگی تان قرار دهید، از سفالت دنیوی و شقاوت اخروی نجات یابید!..

وجه ششم:

حیات معنوی و صحت عبودیت با عداوت و عناد متزلزل می شود. چون "اخلاص" که واسطه خلاص و وسیله نجات است ضایع می شود. زیرا یک معند طرفگیر در اعمال خیریه اش می خواهد بر دشمنش برتری داشته باشد.

به عمل خالصاً لوجه الله چندان موفق نمی شود نیز در حکم و معاملاتش جانبداری می کند، نمی تواند عدالت پیشه کند. اینک ببین، اساس اعمال خیریه که اخلاص و عدالت است با خصومت و عداوت از بین می رود این وجه ششم خیلی طولانی است اما چون قابلیت مقام کوتاه است اکتفا می نمایم.

مبحث دوم بسم الله الرحمن الرحيم

« إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ » الذاریات ۵۸.

« وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ » العنکبوت ۶۰.

ای اهل ایمان! پیشتر دانستی که عداوت چقدر مضر است نیز بدان که حرص به اندازہ عداوت مدهش ترین مرض مضر می باشد. حرص سبب ناکامی، علت و ذلت است، و محرومیت و سفالت را به بار می آورد آری ذلت و سفالت ملت یهود که پیشتر از هر ملتی دیگر با حرص به دنیا هجوم می آورند شاهد قاطع این حکم است آری حرص سوء تأثیرش را در عالم ذیحیات از بزرگ ترین دایره تا جزیی ترین فرد نشان می دهد.

طلب رزق به شکل توکل وار برعکس حرص مدار راحت است و حسن تأثیرش را در هر جا نشان می دهد. به عنوان مثال درختان میوه دار و نباتات که نوعی ذیحیات و محتاج به رزق اند توکل وار و قناعت کارانه در جای خو ایستاده اند و چون حرص نشان نمی دهند رزق آنها بطرف شان شتابان می آید.

نسبت به حیوانات اولاد خیلی بیشتری پرورش می دهند. حیوانات چون با حرص دنبال رزق شان می روند با زحمت نقصانیت زیادی می توانند رزقشان را بدست آورند. نیز در داخل دایره حیوانات روزی مشروع و مکمل و لطیف نوزادان آنها که با لسان حال ضعف و عجزشان از خزینہ رحمت داده می شود، و رزق ناخوش و غیر مشروع جانورانی که با حرص به رزقشان حمله ور می شوند و بازحمت بسیار زیاد آن را بدست می آورند نشان می دهد که:

حرص سبب محرومیت است؛ توکل و قناعت وسیله رحمت می باشد.

نیز در دایره انسانی، ملت یهود بیش از هر ملت دیگر با حرص به دنیا چسبیده و با عشق به زندگی دنیوی وابسته است و ثروت ربائی را که با زحمت بسیار زیاد بدست آورده اند و تنها خزینہ داری آن را می کنند فایده اش به خود آنها خیلی کم است و سیلی ذلت و سفالت، قتل و اهانته که اتمامی ملت ها خورده اند نشان می دهد که حرص معدن ذلت و خسارت است. نیز وقایع زیادی وجود دارد که نشان می دهد انسان حریض همیشه مبتلا به خسارت است و الحریص خائب خاسر حکم صرب المثل را به خود گرفته و در نظر عموم به عنوان یک حقیقت عمومی پذیرفته شده است.

مادام که اینگونه است اگر مال را زیاد دوست داری با حرص نه بلکه با قناعت آن را طلب کن تا زیاد بیاید.

مثل اهل قناعت و اهل حرص به دو شخصی می ماند که به دیوانخانه یک ذات بزرگ داخل می شوند. یکی از آنها در قلبش می گوید: « من را تنها قبول کند؛ همین که از سرمای بیرون نجات یابم به من کافی است. اگر پایین ترین چوکی را هم به من بدهند لطف است ».

نفر دوم گویی حقی داشته باشد و هرکس مجبور است به او حرمت کند مغرورانه می گوید: « بالاترین چوکی را باید به من بدهند. » با آن حرص وارد می شود؛ چشمش را به مقام های بالای می بندد؛ و می خواهد به آنها برسد. اما صاحب دیوانخانه او را بر می گرداند و پایین می نشاند. او به جای تشکر در قلبش از صاحب دیوانخانه خشمگین می شود نه تنها تشکر نمی کند بلکه صاحب خانه را مورد انتقاد قرار می دهد. صاحب خانه نیز حالت او را ثقیل و ناخوش می یابد. نفر نخست متواضعانه وارد می شود؛ به

پایین ترین چوکی راضی است. قناعت این شخص باعث خوشنودی صاحب دیوانخانه می شود. به او می گوید: «به چوکی بالاتر بفرما.» او نیز قدم به قدم تشکرانش را افزایش می دهد و ممنونیتش زیاد می شود.

همچنین دنیا یک دیوانخانه رحمان است روی زمین یک سفره رحمت است. درجات ارزاق و مراتب نعمت نیز در حکم چوکی ها هستند.

نیز هر کس می تواند در جزیی ترین کارها سوء تأثیر حرص را حس کند. به عنوان مثال: هنگامی که دو گدا چیزی می طلبند هرکس قلباً می داند که با حرص، مصرانه الحاح می کند مورد انتقال قرار می گیرد و طلبش مورد قبول واقع نمی شود و دیگری که ساکن و آرام است مورد مرحمت قرار می گیرد و خواسته اش اجابت می شود.

هم مثلاً: در شب، خوابت پریده است اما تو می خواهی بخوابی، اگر بی تفاوت باشی ممکن است خوابت ببرد اما اگر با حرص بخوابی بخوابی و بگویی: «هرچه زود تر خوابم ببره» یکسره خوابت خواهد پرید.

هم مثلاً: بخاطر یک نتیجه مهم با حرص منتظر کسی هستی گله ی «چرا نیامد، چرا نیامد» را گفته گفته تا نهایت حرص، صبر تو را به خرج می رساند و تو آنجا را ترک می کنی. یک دقیقه بعد آن نفر می آید اما آن نتیجه مهم که انتظارش را می کشیدی عقیم می ماند.

سر این حادثات در این است که: آنگونه که وجود نان وابسته به وجود مزرعه، خرمن، اسباب و داش است همانطور نیز در ترتیب اشیاء یک تأنی حکمت وجود دارد. بخاطر حرص چون با تأنی حرکت نکرده است پله های معنوی موجود در آن اشیای با ترتیب را نمی تواند مراعات کند؛ یا از قلم می اندازد و یا یک پله را نقصان می گذارد؛ پس نمی تواند به مقصد برسد.

ای برادرانی که درد معیشت شما را سرسام ساخته و با حرص به دنیا سرخوش شده اید! با وجود آنکه حرص اینقدر مضر و خطرناک است چگونه در راه حرص هر نوع ذلت را مرتکب می شوید و بدون در نظر گرفتن حلال و حرام هر گونه مال را قبول نموده و چیزهای زیادی را که برای حیات اخروی لازم است فدا می کنید، حتی زکات را که یکی از ارکان مهم اسلام است ترک می کنید؟.. حال آنکه زکات برای هر کس سبب برکت و دافع بلیات است شخصی که زکات را نمی دهد در هر صورت مالی به اندازه زکات از دستش بیرون خواهد رفت؛ یا بیهوده مصرف خواهد شد و یا مصیبت آن را از دستش بیرون خواهد کشید.

درسال پنجم جنگ جهانی اول در یک رویای خیالی و عجیب که حقیقتدار است از من پرسیده شد: « دلیل این گرسنگی و ضایعات مالی و مشقت بدنی ای که برمسلمان ها نازل شده است در چیست؟» در رویا گفته بودم:

«- جناب حق از یک قسم مال یک دهم آن را ^۱ از قسمی دیگر یک چهارم آنرا ^۲ از اموالی که خود داده است یکی از آن ها را از ما خواست؛ تا دعای فقرا را برایشان حاصل نماید و کین و حسدشان را منع

^۱ - یعنی از اموالی چون گندم که هر سال تازه تازه می دهد.

^۲ - یعنی از چغلی که سابق می داد: در هر سال غالباً و لا اقل از جهت ربح تجاری و نسل حیوانی از آن چهل، ده عدد را تازه می دهد.

کند. ما بخاطر حرص مان طمع کاری کردیم و ندادیم. جناب حق زکات متراکم اش را سی در چهل و هشت در ده گرفت.

نیز در هر سال تنها یک ماه گرسنگی که حاوی هفتاد حکمت است را از ما خواست. ما به نفس خویش دل سوزاندیم؛ گرسنگی موقت و با لذت را نکشیدیم. جناب حق به عنوان جزا یک نوع روزه هفتاد بلایی را پنج سال جبراً به ما چشاند.

نیز یک ساعت از بیست و چهار ساعت را که نوعی تعلیمات ربانی خوش و علوی، نورانی و مفید است از ما خواست. ما تنبلی نموده آن نماز و نیاز را بجا نیاوردیم. آن یک ساعت را با دیگر ساعت ها ضمیمه نموده ضایع کردیم. جناب حق به عنوان کفارت پنج سال با تعلیم و تعلیمات و دوانیدن، ما را یک نوع نماز خواناند. « گفته بودم. بعداً بخود آمدم، فکر کردم و فهمیدم که در آن رویای خیالی یک حقیقت بسیار مهم وجود دارد همانطوری که در گفتار بیست و پنجم در بحث موازنه بین مدنیت و حکم قرآنی اثبات و بیان شده است منشاء تمامی رذایل اخلاقی و اختلالات موجود در حیات اجتماعی بشر دو کلمه است:

یکی: « بعد از سیر شدن من دیگری حتی از گرسنگی بمیرد به من ربطی ندارد. »

دومی: « تو کارکن تامن بخورم. »

جریان ربا و ترک زکات سبب می شوند تا این دو کلمه ادامه بیابند. چاره یگانه ای که این دو مرض مدعش اجتماعی را تداوی می کند وجوب زکات – با اجرای زکات به شکل یک دستور عمومی – و حرمت ربا است.

همچنان نه تنها برای اشخاص و جماعت های خصوصی بلکه برای سعادت حیات عموم نوع بشر مهمترین بلکه برای سعادت حیات عموم نوع بشر مهمترین رکن، بلکه برای دوام حیات انسانی مهمترین ستون زکات است. زیرا در بشر دو طبقه عوام و خواص وجود دارد. هر آنچه که مرحمت و احسان خواص را نسبت به عوام و حرمت و اطاعت عوام را در مقابل خواص تأمین می کند زکات است. وگرنه از بالا بر سر عوام ظلم و تحکم فرود می آید؛ از عوام در مقابل ثروتمندان کین و عصیان بیرون می آید. دو طبقه بشر پیوسته در یک مجادله معنوی و یک کشمکش اختلاف بسر خواهند برد. رفته رفته مانند آنچه در روسیه رخ داد شکل مجادله بین سعی و سرمایه را به خود خواهد گرفت.

ای اهل کرم و وجدان! و ای اهل سخاوت و احسان!

اگر احسان ها به نام زکات نباشد سه ضرر دارد بعضاً بی فایده و عبث می رود. چون به نام الله نداده ای معنأ منت می کنی؛ فقیر بیچاره را تحت اسارت منت می گذاری. هم از دعای مقبول او محروم می مانی، هم حقیقتاً با آنکه برای دادن اموال جناب حق به بندگان یک مامور توزیع هستی خود را صاحب مال دانسته مرتکب کفران نعمت می شوی. اگر به نام زکات بدهی، چون به نام جناب حق داده ای ثواب بدست می آوری؛ و شکر نعمت اش به جا آورده ای. آن انسان محتاج هم چون مجبور به تبصص و تملق به تو نیست عزت نفسش نمی شکند و دعایش در حق تو قبول می شود.

آری دادن به اندازه زکات و یا بیشتر از آن به صورت نافلة و احسان و یا به اشکال دیگر که حاصلش ضرر هایی مثل ربا و شهرت، منت و تذلیل باشد کجا؟ آن خوبی ها را به نام زکات انجام دادن، علاوه بر آن فرض را ادا نمودن، هم ثواب هم اخلاص هم یک دعای مقبول را بدست آوردن کجا؟...

« سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ »

«اللهم صل وسلم عل سيدنا محمد الذى قال المومن للمومن كالبنيان المرصوص يشد بعضه بعضاً و قال القناعة كنز لا يفنى و على آله وصحبه اجمين آمين والحمد لله رب العالمين».

خاتمه درباره غیبت است

باسمه و إن من شیء إلا یسبح بحمده

تنها یک آیت از مثال های مقام ذم و زجر که در نقطه پنجم از شعاع اول شعله نخست گفتار بیست و پنجم آمده است به شش طرز معجزانه از غیبت تنفیر می کند؛ درجه شنائت غیبت را از منظر قرآن تماماً نشان می دهد و نیازی به بیان دیگر نمی گذارد. آری بعد از بیان قرآن، بیانی نمی تواند وجود داشته باشد و نیازی هم نیست اینجا در آیت:

« أَيْحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ » الحجرات ۱۲.

شش درجه ذم را مذمت می کند شش مرتبه شدیداً از غیبت منع می نماید این آیت وقتی که بالفعل متوجه غیبت کنندگان می شود معنایش به شکل آتی می آید. اینگونه که:

معلوم است که: همزه شروع آیت بمعنی پرسیدن (آیا) است. آن معنی پرسیدن مثل آب به همه کلمات آیت وارد می شود در هر کلمه یک حکم ضمنی وجود دارد.

در نخست با همزه می گوید: آیا عقلتان – که محل سوال و جواب است – وجود ندارد که چیزی به این اندازه زشت را نمی فهمد؟

دوم با لفظ « يُحِبُّ » می گوید: آیا قلبتان که محل مهر و نفرت است خراب شده است که منفورترین عمل را دوست می دارد؟

سوم، با کلمه « أَحَدُكُمْ » من گوید: حیات اجتماعی و مدنیت تان را که حیاتش را از جماعت می گیرد چه شده است که اینگونه عمل زهرآگین را قبول می کند؟

چهارم، با کلام « أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ » می گوید: انسانیت تان را چه شده است که دوست تان را اینگونه حیوان صفت با دندان تکه پاره می کنید؟

پنجم، با کلمه « أَخِيهِ » می گوید: هیچ رقت جنسی و صله رحم تان نمانده است که شخص معنوی مظلومی را که از جهات زیادی برادر تان محسوب می شود اینگونه غیر منصفانه دندان می زنید؟ و هیچ عقل ندارید که اعضای تان را با دندان تان دیوانه وار چک می زنید؟

ششم، با کلام « مَيْتًا » می گوید: وجدان تان کجاست؟ آثا فطرت تان خراب شده است که در مقابل برادری که در محترم ترین حالت قرار دارد مستکره ترین عمل را مانند خوردن گوشتش انجام می دهید؟

پس با افاده این آیت و دلالت جدا جدای این کلمات: ذم و غیبت، عقلاً و قلباً و انسانیتاً و وجداناً و فطرتاً و ملیتاً مذموم است. اینک ببین؛ چگونه این آیت ایجاز کارانه طی شش مرتبه ذم را نکوهش و اعجازکارانه با شش درجه از آن جرم باز می دارد.

غیبت سلاح پستی است که بیشترین استعمال آن از طرف اهل عداوت و حسد و عناد می شود. هر آنکه عزت نفس داشته باشد به این سلاح کثیف تنزل نموده استعمال نمی کند آن طور که یک شخص مشهور گفته است:

أكبر نفسی عن جزاء بغیبه
فكل إغتناب جهد من لا له جهد

یعنی: «نفسم را از جزا دادن به دشمن توسط غیبت دور نگه می دارم؛ و تنزل نمی کنم چون که غیبت سلاح ضعیفان و ذلیلان و پستان است.»

غیبت آنست: کسی که غیبت می شود اگر حاضر می بود و می شنید کراهت می کرد و رنجیده می شد. اگر راست گوید ذاتاً غیبت است اگر دروغ گوید؛ هم غیبت و هم افترا است. گناهی دو برابر زشت است غیبت در چند ماده مخصوص می تواند جایزه باشد:

یکی: به صورت شکوا به شخص وظیفه دار می گوید تا آن منکر و قباحت را برطرف کند و حقش را از او بگیرد.

یکی هم: شخصی می خواهد با وی تشریک مساعی داشته باشد با تو مشورت می کند. تو هم تنها برای مصلحت و بدون هیچگونه غرض و بخاطر ادای حق مشورت بگویی: «با او تشریک مساعی نکن چون ضرر خواهی دید.»

دیگری: مقصدش تحقیر و تشهیر نیست بلکه برای تعریف و شناخت می گوید: "آن آدم لنگ و ولگرد فلان جا رفت."

یکی هم: کسی که غیبت می شود فاسق متجاهر است یعنی از شرارت بیزار نمی شود بلکه با سیئاتی که انجام داده افتخار می کند، از ظلمش لذت می برد؛ بدون هیچ آزردهی و بیزاری به صورت آشکار انجام می دهد.

در این ماده های مخصوص بدون غرض و صرف برای حق و مصلحت غیبت می تواند جایز باشد و گر نه آنگونه که آتش هیزم را می خورد و نابود می کند غیبت نیز اعمال صالحه را می خورد و از بین می برد.

اگر غیبت نمود و یا با خواست و اراده به آن گوش داد؛ آنوقت با ید اللهم اغفر لنا ولمن اغتبناه بگوید، و اگر با کسی که مورد غیبت قرار گرفته است برخورد کرد به او باید بگوید: «من را حلال کن».

الباقی هوالباقی

سعید نورسی

این قسمت خیلی با ارزش است

نکته نخست:

جناب حق از کمال کرم و مرحمت و عدالتش مکافات می معجل در حسنات و مجازات معجل در سیئات درج نموده است. در حسنات لذت های معنوی ای که یادآور ثواب آخرت است و در سیئات جزا های معنوی ای که عذاب آخرت را احساس نماید درج کرده است.

بعنوان مثال:

محبت موجود در بین مومنان برای اهل ایمان یک حسنه زیبا محسوب می شود. در آن حسنه یک لذت معنوی، یک ذوق و یک انشراح قلبی که یادآور ثواب مادی آخرت است درج شده است. هرکسی که با قلبش مراجعه کند آن ذوق را حس خواهد نمود.

مثلاً: خصومت و عداوت در میان مومنان یک سیئه است. ارواح عالی جناب در آن سیئه یک عذاب وجدانی ای که قلب و روح را با مشوشیت و آشفتگی خفه می نماید احساس می کند. من شخصاً شاید بیش تر از صد بار تجربه نمودم ام: وقتی که با یک برادر مومن عداوت می داشتم از آن عداوت چنین

عذاب می کشیدم.. شبه ای نمی گذاشت که این یک جزای معجل است که در مقابل سیئه ام به من چشاند می شود.

بعنوان مثال: به کسانی که شایسته حرمت و مرحمت اند، حرمت و مرحمت و خدمت کردن یک حسنه و یک خوبی است. در این خوبی چنان ذوق لذتی وجود دارد که ثواب اخروی را احساس می دارد و به بهای فدا نمودن حیاتش آن حرمت و مرحمت را به پیش می برد ذوق و مکافات محصله از شفقت موجود در مرحمت والده نسبت به طفلش به درجه ای می رسد که والده حیاتش را در راه آن مرحمت فدا می کند. مرغی که بخاطر نجات بچه اش به شیر حمله می کند مثال این حقیقت در ملت حیوانات است. پس نتیجه می گیریم که مکافات معجلی در مرحمت و حرمت وجود دارد.

انسان های عالی همت و عالی جناب آن را حس می کنند که وضعیت قهرمانانه ای به خود می گیرند. هم مثلاً: در حرص و اسراف چنان جزایی گله مند، کنجکاو آلود، معنوی و قلبی موجود است که انسان را سرسام می کند، و در حسد و بخل چنان جزایی معجل وجود دارد که آن حسد، حاسد را می سوزاند. هم در توکل و قناعت چنان مکافاتی وجود دارد که آن ثواب لذیذ و معجل، بلا و الم فقر و حاجت را برطرف می کند.

هم بعنوان مثال: در غرور و کبر چنان بار سنگینی وجود دارد که: انسان مغرور خواهان حرمت هرکس است و آن خواست سبب می شود تا مورد استتفال قرار گیرد و دائم عذاب بکشد. آری حرمت داده می شود و خواستنی نیست.

هم مثلاً: در تواضع و ترک انانیت چنان مکافات لذیذی وجود دارد که از باری ثقیل و خود نمایی ای خشک انسان را نجات می دهد.

هم مثلاً: در سوء ظن و سوء تأویل در این دنیا یک جزای معجل وجود دارد. بنا بر قاعده «من دق دق» کسی که سوء ظن می کند، مورد سوء ظن قرار می گیرد. کسانی که حرکات برادر مؤمنش را سوء تأویل می کند به زودی معروض به سوء تأویل می شود، جزایش را می کشد و هکذا.. تمامی اخلاق حسنه و سیئه باید بر این مقیاس سنجیده شود.

من از رحمت الهی امیدوارم ذواتی که اعجاز معنوی قرآنی متظاهر از رساله نور را در این زمان می چشند، این ادواق معنوی را احساس می کنند و مبتلا به سوء اخلاق نمی شوند انشا الله...

نقطه سوم:

یک دسیسه شیطانی که حیات اجتماعی انسان را افساد می کند این است که: با یک سیئه مومن تمامی حسناتش را می پوشاند. اشخاص بی انصافی که به این دسیسه شیطان گوش می دهند با مومن عداوت می کنند.

حال آنکه جناب حق در میدان حشر هنگامی که اعمال مکلفین را با عدالت مطلق در میزان اکبرش می سنجد نسبت به غالبیت یا مغلوبیت حسنات به سیئات حکم می کند. هم به این دلیل که اسباب سیئات زیاد و به وجود آمدن شان آسان است بعضاً تنها با یک حسنه سیئات زیادی را می پوشاند. پس در این دنیا از نقطه نظر آن عدالت الهی باید معامله کرد. اگر خوبی های یک شخص بر بدی هایش، هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت غلبه کند آن شخص مستحق محبت و حرمت است.

حتی بخاطر یک حسنه ی ارزشمند به بسیاری از سیئاتش باید با دید عفو نگاه کرد. حال آنکه انسان بخاطر رگ ظلم موجود در فطرتش و با تلقین شیطان، صد حسنه ی یک شخص را بخاطر یک سیئه اش فراموش می کند و با برادر مومنش عداوت می کند و به گناهان وارد می شود. همانطوری که یک بال پشه بالای چشم گذاشته شود کوهی را می پوشاند و نشان نمی دهد. آنگونه نیز انسان با رگ غرض با سیئه ای به اندازه بال مگس حسناتی به بزرگی کوه را می پوشاند و فراموش می کند، با برادر مومنش عداوت می کند و به منزله آلت فساد در حیات اجتماعی انسانها می شود.

کلمه چهارم:

در تمامی زندگی ام نتیجه ای که از حیات اجتماعی بشر دریافتم و آنچه را که تحقیقات به من نشان داده این است که: شایسته ترین چیز برای محبت، محبت است و شایسته ترین صفت برای خصومت، خصومت می باشد. یعنی صفت محبت و دوست داشتن که حیات اجتماعی بشر را تأمین می کند و به سعادت سوق می دهد بیشتر از هر چیز سزاوار دوست داشتن و محبت است و صفت زشت و مضر عداوت و دشمنی که زیر وزبر گرداننده حیات اجتماعی بشر است بیشتر از هر چیز مستحق نفرت و عداوت و کناره گیری از آن است.

از آنجایی که این حقیقت در مکتوب بیست و دوم با تشریح بیان گردیده است در اینجا به اشارت کوتاهی بسنده می کنیم بدینگونه که:

زمان خصومت و عداوت به پایان رسید دو جنگ جهانی نشان داد که عداوت چقدر شر و مخرب و ظلمی دهشتناک است. و معلوم شد که در آن هیچ فایده ای وجود ندارد. بنا براین سیئات دشمنان مان – به شرط اینکه تجاوز نباشد – عداوت شما را جلب نکند چون جهنم و عذاب الهی به آن ها کافی است...

بعضاً غرور و نفس پرستی انسان به شکلی ناخود آگاه در مقابل اهل ایمان به ناحق عداوت می کند؛ خود را حق بجانب می پندارد. حال آنکه با این خصومت و عداوت اسباب نیرومندی چون ایمان، اسلامیت و جنسیت که وسیله محبت به اهل ایمان اند سبک شمرده می شوند و به معنی تنزیل ارزش شان است.

دیوانگی ای است به منزله ترجیح دادن اسباب بی اهمیت عداوت بر اسباب کوه مانند محبت مادامیکه محبت ضد عداوت است؛ مثل ضیا و ظلمت در حقیقت قابل جمع نیستند، هر آنکه اسبابش غالب باشد همان یکی با حقیقتش در قلب موجود نخواهد بود به طور مثال: اگر محبت با حقیقتش وجود داشته باشد در آن صورت عداوت به شفقت و دلسوزی انقلاب می کند. در مقابل اهل ایمان وضعیت چنین است و یا اگر عداوت با حقیقتش در قلب موجود باشد در آن صورت محبت به مماشات و عدم مداخله یعنی در ظاهر دوست بدن تبدیل می شود.

این در مقابل اهل ضلالتی که متجاوز نباشد می تواند عملی شود آری اسباب محبت زنجیر های نیرومند و نورانی و قلعه های معنوی ای چون ایمان اسلامیت، جنسیت و انسانیت است اسباب عداوت در مقابل اهل ایمان یک نوع اسباب خاص اند که به سنگ های کوچک شباهت دارند.

بنابر این عداوت حقیقی در مقابل یک مسلمان خطای بزرگی است که در حکم استخفاف اسباب کوه مانند محبت می باشد.

الحاصل: محبت، اخوت، دوست داشتن مزاج اسلامیت است و رابطه آن می باشد. مزاج اهل عداوت به طفل فاسدی می ماند که خواهان گریستن است و به دنبال چیزی است تا بدان سبب گریه کند. چیزی بی اهمیتی به اندازه بال پشه بهانه ای است برای گریستن وی نیز به انسانی بی انصاف و بد بینی می ماند که

تا آنجایی که سو ظن امکان دارد حسن ظن نمی کند، با یک سیئه ده حسنه را می پوشاند. این را انصاف و حسن ظن که از سجایای اسلامی است رد می کند...

برادران عزیز و صادق!

نگرانی ای که روحم را دفعاً متأثر ساخت برایتان بیان می دارم: اهل ضلالت به این سبب که توان مقابله در برابر شمشیر های الماسین رساله نور را ندارند در بین شاگردان رساله نور از جهت درد معیشت و با استفاده از غفلت موسم بهار و تخالف مشارب و حسیات، نقاط ضعف را پیدا می کنند و می خواهند تساند مجود در بین شاگردان را متزلزل کنند؛ من این را حس نمودم و دانستم.

زینهار! بسیار دقت کنید! در میان تان مابینت و ناسازگاری ای به وجود نیاید. انسان خالی از خطا نمی تواند باشد. اما در توبه باز است هنگامی که نفس و شیطان شما را در مقابل برادر تان به اعتراض و انتقاد حق بجانب سوق نمود بگویید که: «ما نه تنها چنین حقوق جزایی را بلکه مکلفیم بخاطر قوی ترین رابطه رساله نور که تساند است حیات، حیثیت و سعادت دنیوی مان را فدا نماییم. بنابر نتیجه که او (رساله نور) برای ما بدست آورده است فدا کردن هر آن چیز که مربوط به دنیا و انانیت می شود وظیفه ما است.» بگویید و نفس تان را خاموش سازید! اگر مسئله ای مدار نزاع وجود داشته باشد مشورت کنید، زیاد سخت نگیرید چون مشرب هر کس یکی نیست، فعلاً الزم است تا با مسامحه و گذشت به یکدیگر بنگرید.

به همه برادران تک تک سلام م میگویم.

سعید نورسی

{ یک دستور اخوت را برایتان بیان می دارم
که باید به طور جدی به آن نظر افکنید }

حیات نتیجه وحدت و اتحاد است هنگامی اتحاد امتزاجکارانه از بین برود حیات معنوی نیز نابود خواهد شد. همانند اشارت آیت «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» الانفال ۴۶.

اگر تساند خراب گردد طعم جماعت از بین می رود می دانید که اگر سه الف جدا جدا نوشته شود ارزش آن ها سه است چنان که اگر این سه حرف با تساند عددی نوشته شود قیمت آن ها یک صد و یازده خواهد شد... سه - چهار خادم حق مثل شما، جداد جدا و بدون موجودیت تقسیم الاعمال در بین شان به اندازه سه - چهار نفر است. اگر آن چهار نفر با اخوتی حقیقی و تساندی که سبب افتخار بر فضایل یکدیگر شود و با درجه تفانی ای که همدیگر را عین خود بدانند، حرکت کنند به ارزش قوت چهار صد نفر خواهند بود شما در حکم ماکینیسست های (ماشین کار) برقی هستید که نه تنها اسپارطه ی بزرگ را بلکه می تواند کشوری بزرگ را تنویر کند. چرخ های ماشین مجبور به معاونت به یکدیگر اند. نه اینکه بر یکدیگر رشک نمی برند بلکه بالعکس از قوت بیشتر یکدیگر ممنون می شوند.

اگر یک چرخ فرضی با شعور چرخ قوی تر را ببیند خوشحال می شود. زیرا وظیفه اش تخفیف می یابد. ذواتی که یک خزینه بسیار بزرگ و عالی که همانا خدمت به حق و حقیقت، قرآن و ایمان است را بر شانه های شان حمل می نمایند به شانه های قوی تری که زیر این بار برود افتخار نموده منتدار می شوند، شکر می کنند. مبدا در انتقاد را بر یکدیگر باز کنید! در خارج از دایره برادران تان، زیاد اند چیز

هایی که می شود آن ها را انتقاد کرد. همانطوری که من با مزیت شما افتخار می کنم و هنگامی که از آن مزیت محروم هستم چون در شما می بینم ممنون می شوم و از آن خود تلقی می کنم. شما هم باید با نظر استاد تان به همدیگر بنگرید، هر یک از شما علی العاده ناشر فضیلت های دیگری باشد.

یکی از برادران مان بنام حافظ علی افندی از قریه اسلام درباره برادری دیگر که رقیبش می شد حس اخوتی از خود نشان داد که خیلی با ارزش یافتم به همین سبب برایتان می دارم. آن ذات نزد من آمده و من به او گفتم که خط آن یکی از خط او بهتر است و او بیشتر خدمت خواهد نمود. دیدم که حافظ علی با کمال صمیمیت و اخلاص با تفوق آن برادر افتخار کرد و متلذذ شد. هم چنان به این سبب که نظر محبت استادش را جلب نمود ممنون شد.

به قلب وی دقت کردم، ساختگی نه بلکه صمیمیتش را حس نمودم جناب حق را شکر نمودم که در بین برادران مان کسانی هستند که این حس عالی را دارا اند.

انشاء الله این حس خدمت بزرگی خواهد کرد الحمدالله آن حس به برادرانی که در این جوار هستند آهسته آهسته سرایت می کند.

باسه سبجانه

برادران عزیز و صادق!

در این دنیا و با خصوص در این زمان، خصوصاً با کسانی که گرفتار مصیبت اند وبالخالصه در مقابل سختی ها و مایوسیت های دهشتناک شاگردان رسایل نور موثر ترین چاره، تسلی و فرح بخشی یکدیگر، تقویه قوت معنوی همدیگر و مانند برادر حقیقی فداکار بر غم و حزن و سختی های یکدیگر مرهم گذاشتن با شفقت نام قلب محزونش را نوازش کردن می باشد.

اخوت حقیقی و اخروی موجود در بین ما طاقت رنجیدن و طرفگیری را ندارد. مادام من با تمام قوتم به شما اعتماد کرده ام و کمر بسته ام و شما می دانید و حتی مشاهده می کنید که برای شما نه تنها استراحت و حیثیت و شرفم را بلکه مسرورانه تصمیم گرفته ام تا روحم را فدا کنم حتی با قسم به شما اطمینان می دهم که الحال مدت هشت روز می شود از جهت حادثه بی اهمیتی که بین دو رکن نور- ظاهرأ به یکدیگر ناز می کنند و بجای تسلی یکدیگر را محزون می سازند- رخ داده است عذابی بر قلب من نهاده است که هم روحم، هم قلبم و هم عقلم فریاد نموده چنین گریستند:

« ایوا! ایوا! الامان! یا ارحم الرحمین مدد! ما را محافظه کن! ما را از شر شیطان های جنی و انسی نجات ده! قلب های برادرانم را در مقابل هم با صداقت و محبت و اخوت و شفقت تام پر کن! »
ای برادران راسخ که مانند آهن متین هستید! به من کمک کنید. مسئله مان خیلی نازک است من به شما خیلی اعتماد داشتم که تمامی وظایفم را به شخص معنوی تان محول کرده بودم.
به شما هم لازم است تا با تمام قوت به کمک من بشتابید گرچه حادثه بین شما خیلی جزئی و موقت و کوچک بود؛ اما حتی یک مو و یک ذره بسیار کوچک که به زنبیرک ساعت مان و حدقه چشم مان تماس کند اُسیب می رساند.

و این نقطه هم مهم است که سه ترکیدن (کفیدن) مادی و سه مشاهده معنوی بطور کامل آن را خبر دادند.
سعید نورسی

باسمه سبحانه

برادران عزیز، صادق و مخلص!

ما با همه قوت مان تا حتی الامکان دساتیر لمعه اخلاص و سر اخلاص حقیقی را در بین خود و در مقابل هم استعمال خواهیم نمود و این به درجه وجوب رسیده است. بطور قطع خبردار شدم که؛ بخاطر ایجاد سردی بین برادران خاص این حوالی سه نفر با استفاده از اختلاف مشرب ویا فکر از سه ماه بدینسو تعیین شده است.

همچنان برای بیزاری و متزلزل ساختن عزم نورجیان متین و به وهم در آوردن آنهایی که نازک طبع و بی تحمل اند و برای دلسرد کردن و بر گرداندن آنها از خدمت نوریه بدون کدام سبب محکمه ما را به درازا می کشانند. مبادا! مبادا! اخوت فداکارانه و محبت صمیمانه موجود در بین تان که تا فی الحال ادامه دارد متزلزل شود.

حتی اگر به اندازه یک ذره هم باشد به ما ضرری بزرگ خواهد بود.

چنان که خدمت قرآنی و ایمانی مان اقتضا می کند

اگر لازم باشد روح خود را برای همدیگر فدا می کنیم؛ با سختگیری که حاصل آشفتگی ویا چیزهایی دیگر است کسانی که فداکار حقیقی اند در مقابل هم نه تنها خفه و آزرده نمی شوند بلکه با کمال محویت و تواضع و تسلیمیت قصور را از خود می دانند؛ و کوشش می کنند محبت و صمیمیت شان را زیاد کنند. وگرنه حبه قبه می شود وضرری جبران نا پذیر به دنبال خواهد داشت. این مسئله را به فراست شما حواله کرده به همین قدر اکتفا می کنیم .

سعید نوری

از برادرانم خواهش می کنم که:

از گفته های خراب و زشتی که از آشفتگی و ضیق روح ویا از سختگیری و حساسیت ویا از سقوط به دسیسه های نفس وشیطان ویا از بی شعوری از دوستان صدور می کند از همدیگر خفه نشوند و نگویند « به حیثیتم برخورد.» من آن گفته های خراب را به خود می گیرم. به شما برخورد اگر هزار حیثیت هم داشته باشم برای محبت و صمیمیت موجود میان برادرانم آن را فدا می کنم.

سعید نوری